غرب‌شناسی بنیادی، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
دوفصل‌نامهٔ علمی (مقالهٔ علمی ـ پژوهشی)، سال ۱۳، شمارهٔ ۲، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، ۱۲۱ – ۱۴۵

نقد رهیافت رئالیسم انتقادی به نوظهوری اجتماعی

سیدمحمدرضا امیری‌طهرانی*

چکیده

نوظهوری اجتماعی از مهم‌ترین مسائل علوم اجتماعی است. این مقاله برآن است که شرایط نوظهوری اجتماعی قوی را به کمک مفاهیم فلسفهٔ ذهن هم چون ابتنا، تحقق چندگانه و انفصال فاحش تعریف کند. رویکردهای روش‌شناختی در برآوردن ساختن شرایط نوظهوری قوی با چالش‌های متفاوتی روبرو هستند. این چالش‌ها را می‌توان در سه مسئلهٔ واقع‌گرایی، علیت روبه‌پایین و سازوکار صورت‌بندی کرد. در این پژوهش به روش تحلیلی، رهیافت رئالیسم انتقادی به مسئلهٔ نوظهوری اجتماعی قوی و نحوهٔ پاسخ‌گویی آن به سه مسئلهٔ یاد شده نقد می‌شود. منتقدان رئالیسم انتقادی را با دو گونه چالش روبرو می‌بینند. نخست، باور به مستقل بودن ساختار از کنش‌های عوامل، به شیءانگاری می‌انجامد، و دوم این که نوظهوری هستی‌شناختی با ابتنا تعارض دارد. به نظر می‌رسد که در توجیه امکان‌پذیری استقلال ساختار از اجزای خود، می‌توان از مفهومِ ترکیب نامحدود اجزا بهره جست. و با توجه به این که ابتنا مستلزم وابستگی هستی‌شناختی پدیده نوظهور اجتماعی نیست، علیت اجتماعی با ابتنا تعارض ندارد.

کلیدواژه‌ها: نوظهوری اجتماعی، رئالیسم انتقادی، ابتنا، علیت روبه‌پایین، انفصال فاحش، تحقق چندگانه، تقلیل‌ناپذیری

* استادیار گروه مطالعات میان‌رشته‌ای، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی،
amiritehrani@hotmail.com
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۸/۰۹، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۶

Copyright © 2018, IHCS (Institute for Humanities and Cultural Studies). This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

۱. مقدمه

مسئلهٔ «نوظهوری اجتماعی» (social emergence) از اساسی‌ترین موضوعات علوم اجتماعی است. در مطالعات اجتماعی که با پدیدارهای کلان سروکار دارد، همواره هستی‌شناسی و معرفت‌شناسیِ این پدیده‌ها، هرچند به طور ضمنی مورد پرسش است. در واقع هیچ پژوهش اجتماعی نمی‌تواند از پاسخ به این پرسش چشم بپوشد، هرچند در بیشتر بررسی‌ها پاسخ مفروض گرفته می‌شود. در مسئلهٔ نوظهوری اجتماعی پرسش از این است که آیا پدیدارهای کلان هستی و هویتی جدا از پدیدارهای خرد دارند؟ آیا پدیدارهای کلان بر پدیدارهای خرد مبتنی هستند؟ آیا قوانین پدیدارهای کلان از قوانین پدیدارهای خرد نشأت می‌گیرند؟ آیا پدیدارهای کلان می‌توانند بر پدیدارهای خرد تأثیر علی داشته باشند؟ آیا با شناخت قوانین و ویژگی‌های پدیدارهای خرد می‌توان به قوانین و ویژگی‌های پدیدارهای کلان دست یافت؟ آیا قائل علیت روبه‌پایین و تقلیل‌ناپذیری مستلزم شیئ‌انگاری پدیده‌های کلان است؟ پاسخ به همهٔ این پرسش‌ها در گرو نحوهٔ تحلیل و پاسخ‌گویی به مسئلهٔ نوظهوری اجتماعی است.

مسئلهٔ نوظهوری گرچه در فلسفهٔ علوم طبیعی نیز ریشه و بلکه پیشینگی دارد، از مسائل جدی فلسفهٔ علوم اجتماعی به شمار می‌رود. از این رو، بسیاری از جامعه‌شناسان در تلقی خود از رابطهٔ خرد-کلان بر پایهٔ گفتمان فلسفی و نظریهٔ سیستم‌ها، از واژه نوظهوری استفاده می‌کنند که به پدیده‌هایی جمعی اشاره دارد که با همکاری افراد آفریده شده‌اند، اما به کنش فردی قابل تقلیل نیستند (Bhaskar, 1979). نظریه‌های «نوظهوری» تلاش می‌کنند که ماهیت جامعه را با بررسی این که چگونه افراد و روابط آن‌ها به ایجاد پدیده‌های یکپارچه و کلان اجتماعی مانند بازار، نظام‌های آموزشی، باورهای فرهنگی، و ممارست‌های اجتماعی مشترک می‌انجامد، به منزلهٔ یک سیستم پیچیده توضیح دهند. با وجود اقبال گسترده به واژه نوظهوری، این واژه به اندازهٔ کافی توسط جامعه‌شناسان و اقتصاددانان نظریه‌پردازی نشده است و سردرگمی و ابهام زیادی دربارهٔ آن وجود دارد (Sawyer, 2005, 6).

۲. نوظهوری اجتماعی

موضوع «نوظهوری اجتماعی» به ویژگی‌های یک کل اجتماعی مربوط می‌شود که به قلمرو فلسفهٔ علوم اجتماعی تعلق دارد. یک ویژگی را می‌توان نوظهور خواند اگر ویژگی بدیعی (novel) از یک سیستم باشد که هرچند وجود آن به وجود سیستم منوط است، اما از

ویژگی‌های اجزای سیستم که از آن‌ها ظهور می‌یابد، متمایز باشد. اصطلاح «نوظهوری» از این جهت استفاده می‌شود که «نتایج نوظهور» را از «نتایج برآیندی» متمایز کند. نتایجی را برآیندی می‌خوانند که صرفا با جمع یا تفریق علت‌هایی که با هم عمل می‌کنند، قابل محاسبه باشند. برعکس، نتایجی نوظهور هستند که در مقایسه با علت‌هایی که خاستگاه‌شان می‌باشند، از نظر کیفی بدیع هستند. نمونهٔ چنین نتایجی نوظهور، ویژگی‌های ذهنی است که از پروسه‌های عصبی ظهور می‌یابند اما از جمله ویژگی‌های اجزای پروسه‌های عصبی- که خاستگاه‌شان می‌باشند- به شمار نمی‌روند (دایره المعارف اینترنتی فلسفه).

غالب ویژگی‌های اجتماعی حاصل جمع جبری نیستند و از این رو نوظهور می‌باشند. روشن است که دیدگاه‌های ناتقلیل‌گرا به سادگی امکان ویژگی‌های نوظهور را می‌پذیرند. پرسشی که در این جا مطرح می‌شود دربارهٔ نسبت نوظهوری اجتماعی و تقلیل‌گرایی است. آیا نوظهوری مستلزم تقلیل‌ناپذیری است یا با تقلیل‌گرایی نیز سازگار است؟ برخی معتقدند که در پرتو تعریف نوظهوری، یک ویژگی می‌تواند با وجود تقلیل‌پذیری آن، نوظهور باشد؛ با این استدلال که حتی برای یک ویژگی فراتر از جمع جبری باید کارکردی ترکیبی وجود داشته باشد که ویژگی نوظهور را به اجزای مرتبط درون یک سیستم تجزیه کند (Sawyer, 2005, 95).

به نظر می‌رسد، در این استدلال دربارهٔ سازگاری نوظهوری با تقلیل‌گرایی، فردگرایی هستی‌شناختی و روش‌شناختی ملازم یکدیگر تصور شده‌اند. در صورتی که فردگرایی هستی‌شناختی مستلزم فردگرایی روش‌شناختی نیست. این که نوظهوری اجتماعی با تقلیل‌گرایی سازگاری دارد یا نه، مسئله‌ای تجربی است که پاسخ آن منوط به مطالعهٔ موردی است. این تعریف از نوظهوری که در اصل می‌تواند با تقلیل‌گرایی سازگار باشد، «نوظهوری ضعیف» خوانده می‌شود.

در برابر نسخهٔ ضعیف، برخی به «نوظهوری قوی» اعتقاد دارند که از شرایط ضروری آن، اصل تقلیل‌ناپذیری و علیت روبه‌پایین است. یعنی خصلت اساسی نوظهورگرایی، پدیدار شدن ویژگی‌های بدیعی است که ۱) اجزای شیئی که خاستگاه آن‌هاست در آن‌ها شریک نیستند، ۲) به ماده‌ای که از آن ظهور یافته‌اند، قابل تقلیل نمی‌باشند و ۳) دارای تأثیرات علی هستند. از این رو، ویژگی‌های نوظهور دارای قدرت علی روبه‌پایین هستند که به نیروهای علیِ ویژگی‌های موضعِ ابتنا (subvenience) و مادون آن‌ها قابل تقلیل نمی‌باشند (دایره المعارف اینترنتی فلسفه). اوکونور با بیانی دیگر، ویژگی‌های نوظهوری قوی را ویژگی‌هایی تعریف می‌کند که ۱) بر ویژگی‌های اجزای یک شیئ پیچیده ابتنا دارند، ۲) وجه اشتراکی با هیچ یک از اجزای شیئ

پیچیده ندارند، ۳) از همه ویژگی‌های اجزای آن شیئ متمایز هستند، و ۴) تأثیر علی روبه‌پایین بر رفتار اجزای آن شیئ پیچیده اعمال می‌کنند (O'Connor, 1994). این دو تعریف به جز تفاوت در بیان کاملا یکدیگر را پوشش می‌دهند.

نوظهوری هم چنان که در علوم اجتماعی از دیرباز به عنوان یک مسئله مطرح بوده است، در علوم شناختی نیز مورد توجه است (Sawyer, 2005, 50). اشتراک علوم اجتماعی و علوم شناختی در مسئله نوظهوری امکان تعامل و تبادل مفاهیم میان این دو گروه علمی را برای پژوهش‌های ژرف‌تر فراهم می‌کند. از این رو در این پژوهش علاوه بر مفاهیم ابتنا و علیت روبه پایین، از مفاهیم تحقق چندگانه و انفصالِ فاحش که در تبیین مفهوم نوظهوری در علوم شناختی و فلسفه ذهن کاربرد دارد، بهره می‌بریم. در ادامه به روش تحلیلی و پس از بررسی مفاهیم ابتنا، تحقق چندگانه و انفصال فاحش، به تحلیل و ارزیابی رهیافت واقع‌گرایی انتقادی در پاسخ به مسئلهٔ نوظهوری می‌پردازیم.

۳. ابتنا

غالب جامعه‌شناسان، شامل فردگرایان و جمع‌گرایان تلاش می‌کنند که از شیئ‌انگاری (hypostatizing) یا واقعیت بخشی (reifying) به گروه‌های اجتماعی پرهیزکنند؛ و می‌پذیرند که افراد تنها موجودات واقعی هستند. این ایستار به عنوان فردگرایی هستی‌شناختی معروف است. در فلسفهٔ ذهن، استدلال نوظهوری‌گرایان به نفع مادی‌گراییِ ناتقلیل‌گرا با این فرض هستی‌شناختی آغاز می‌شود که همهٔ آنچه که وجود دارد مادهٔ فیزیکی است. از آنجا که فقط مادهٔ فیزیکی وجود دارد، تنها رویدادهای فیزیکی وجود دارند؛ بنابراین، رویدادهای ذهنی همان رویدادهای نوروفیزیولوژیکال (neurophysiological) هستند. این نکته به نظریهٔ همانندی مصداقی (token identity thesis) شناخته می‌شود؛ یعنی مصداق هر رویداد ذهنی همان مصداق رویداد جسمانی است. از نظریهٔ همانندی مصداقی نتیجه می‌شود که خصلت‌های ظهوریابندهٔ سطح بالاتر بر سیستمی از اجزای تشکیل دهندهٔ سطح پایین‌تر ابتنا داشته باشند (Sawyer, 2005, 66).

ابتنا رابطه‌ای میان دو سطح از تحلیل است، و این رابطه چنان است که اگر دو رویداد از حیث توصیف در سطوح پایین‌تر همسان باشند، آن‌ها نمی‌توانند در سطح بالاتر متفاوت باشند. اگر مجموعه‌ای از اجزای تشکیل دهندهٔ سطح پایین‌تر به کمک دسته‌ای از روابط موجب شوند که خصلت سطح بالاتر E در زمان t ظهور یابد، آنگاه در هر فرصت دیگری که همان مجموعه

اجزای تشکیل دهنده همراه با همان دسته از روابط وقوع یابد، E بار دیگر از نو پدید خواهد آمد. درخور توجه است که رابطه ابتنا نامتقارن است؛ یعنی یک هستنده نمی‌تواند در یک سطح بالاتر، بدون تغییر در سطوح پایین ترتغییر یابد، اما یک هستنده می‌تواند در سطوح پایین‌تر تغییر یابد ولی همان توصیف در سطح بالاتر حفظ شود (Sawyer, 2005, 66).

دیوید لوییس ابتنا را چنین تعریف می‌کند که ما هنگامی با ابتنا روبرو هستیم که نوعی از تغییر بدون نوعی دیگر از تغییر امکان نداشته باشد. به عبارت دیگر، ابتنا یعنی این که اگر دو مجموعه از ویژگی‌های الف (مجموعه مبتنی (*supervenient*)) و ب (مجموعه مبتنا (*subvenient*)) را فرض کنیم، الف تنها در صورتی بر ب ابتنا دارد که هیچ تغییری در الف بدون تغییر در ب امکان پذیر نباشد. بخشی از دلیل و یکی از خاستگاه‌های اولیه ابتنا این است که ویژگی‌های الف (مجموعه مبتنی) به نحو چندگانه قابل تحقق است؛ یعنی این که ویژگی‌های یکسانی توسط ترکیب‌های فیزیکی متفاوتی از مواد قابل تحقق است (Lewis,1986,14).

شمار زیادی از فیلسوفان علوم اجتماعی بر این باورند که رابطه فرد–جمع از نوع ابتنا است. گرچه جامعه‌شناسان اندکی استدلال کرده‌اند که ابتنا می‌تواند برهانی به نفع واقع‌گرایی اجتماعی فراهم کند، اما این فیلسوفان نشان داده‌اند که ابتنا با فردگرایی روش‌شناختی سازگار است و تقلیل‌ناپذیریِ پدیدهٔ اجتماعی از آن نتیجه نمی‌شود. همین طور، فیلسوفان ذهن بطور عموم اتفاق نظر دارند که ابتنا به تنهایی برای اعتقاد به تقلیل‌ناپذیری پدیدهٔ ذهنی کفایت نمی‌کند، زیرا ابتنا با نظریهٔ «همانندی نوع» سازگار است که ادعا می‌کند همه انواع یا ویژگی‌های سطح بالاتر با یک نوع یا ویژگی به زبان جهان فیزیکی همانند هستند (Sawyer, 2005, 66). بنابر این ابتنا به تنهایی نمی‌تواند شرایط نوظهوری قوی را که از جمله شامل اصل تقلیل‌ناپذیری است، برآورده سازد. از این روفیلسوفان ذهن به منظور پیشبرد استدلالی به نفع تقلیل‌ناپذیری، آموزهٔ ابتنا را با استفاده از نظریات تحقق‌پذیری چندگانه و انفصال فاحش توسعه داده‌اند.

۴. تحقق پذیری چندگانه و انفصال فاحش

استدلال تأثیرگذار جری فودور (Fodor, 1974) علیه فیزیکالیسمِ تقلیل‌پذیر بر مفهوم انواع طبیعی و قانون علمی مبتنی است. یک قانون گزاره‌ای است که واژگان اساسی آن، واژگان انواع طبیعی متعلق به آن علم است. به منظور تقلیل یک قانون به علم سطح پایین‌تر، باید یک قانون پل معرفی شود که آن قانون را ترجمه کند. برای تحقق این کار، هریک از واژگان انواع طبیعیِ متعلق به علم سطح بالاتر باید به واژگان انواع طبیعیِ متعلق به علم سطح پایین‌تر ترجمه گردد.

فودور استدلال می‌کند که شاید یک برگردانِ ساده از واژگان روان‌شناختی به ترکیبی از واژگان عصب زیست‌شناختی (neurobiological) امکان پذیر نباشد. استدلال او بر تفکر تحقق چندگانه مبتنی است؛ این نگرش که گرچه هر وضعیت ذهنی باید بر برخی وضعیت‌های جسمانی ابتنا داشته باشد، لیکن هر مصداقی از آن وضعیت ذهنی، ممکن است توسط وضعیت جسمانیِ متفاوتی محقق شود. برای مثال، واژه روان‌شناختی «درد» می‌تواند توسط دامنهٔ گسترده‌ای از واژگان و مفاهیم متفاوت عصب زیست‌شناختی تحقق یابد، و هر مصداقی از درد ممکن است توسط اساس متفاوتی از ابتنا تحقق یافته باشد. بنابراین تحقق‌پذیری چندگانه یکی از تلقی‌هایی است که نشان می‌دهد چگونه فرد می‌تواند همانندی مصداقی را بپذیرد و همچنان همانندی نوع (Type identity) را رد کند (Sawyer, 2005, 67).

تحقق‌پذیری چندگانه به تنهایی و ضرورتا، تقلیل‌ناپذیری را اقتضا نمی‌کند تا برای تحقق شرایط نوظهوری قوی کفایت کند؛ چرا که اگر فقط تعداد اندکی وضعیت‌های تحقق‌پذیر وجود داشته باشد، یا اگر این وضعیت‌ها برخی خصوصیت‌های مشترک از خود نشان دهند، شاید تقلیل امکان پذیر باشد. در صورتی تقلیل دشوار خواهد بود که معادل عصب زیست‌شناختی یک واژهٔ روان‌شناختی، ترکیب نامرتبطی از شماری مفاهیم و واژگان عصب زیست‌شناختی باشد. فودور چنین تحقق یافتنی را انفصالیِ فاحش (wildly disjunctive) (ترکیب فصلی از محمول‌های به ظاهر نامرتبط) می نامد. اگر یک ویژگی سطح بالاتر توسط یک مجموعهٔ انفصالی فاحش از ویژگی‌های سطح پایین‌تر تحقق پذیرد، آنگاه معادل جسمانی یک قانون روان‌شناختی باید شامل واژگان انفصالی فاحش باشد.

قوانین سطح بالاتر

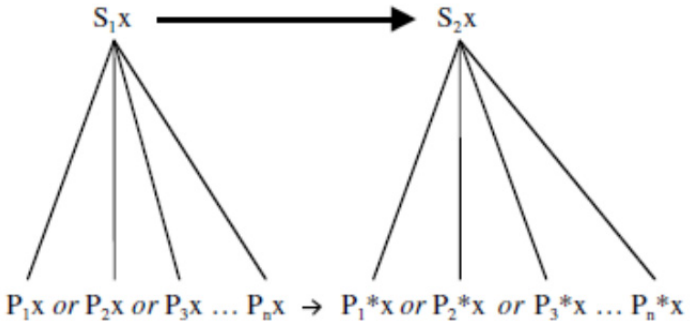

ویژگیهای انفصالی سطح پایین‌تر

نمودار۳-۱ انفصال فاحش و تقلیل قوانین سطح بالاتر

فودور استدلال می‌کند که یک قانون علمی صادق نمی‌تواند دارای اجزای انفصالی فاحش باشد، زیرا انفصال فاحش اقتضا می‌کند که میان رویدادهایی که به زبان روان‌شناسی توصیف می‌شوند، می‌تواند روابطی قانونمند وجود داشته باشد، در حالی که روابطی قانونمند به زبان فیزیک وجود نداشته باشد. اعتقاد به چنین تعریفی از قانون علمی شامل اجزای انفصالی فاحش، از سودمندی علمی محدودی برخوردار است، چرا که درک محدودی از پدیده‌ها فراهم می‌کند و قدرت توضیحی اندکی دارد. با وجود این، چنین تقلیل‌هایی می‌تواند برای توضیح استثناهای قوانین سطح بالاتر سودمند باشد. استدلال فودور توضیح می‌دهد که چرا قوانین در علومی غیر از فیزیک همیشه دارای استثنا هستند (Sawyer, 2005,68).

هنگامی که ابتنا با تحقق‌پذیری چندگانهٔ انفصال فاحش تکمیل شود، گونه‌ای تلقی از نوظهوری خواهیم داشت که نشان می‌دهد چرا ویژگی‌های اجتماعی و قوانین اجتماعی مشخصی ممکن است تقلیل‌ناپذیر باشند. ممکن است یک ویژگی اجتماعی وجود داشته باشد که در هر مصداق بر ترکیبی از ویژگی‌های فردی ابتنا داشته باشد، ولی هر مصداق از آن ویژگی اجتماعی ممکن است توسط ترکیب متفاوتی از ویژگی‌های فردی تحقق پذیرد. نوظهوری‌گرایی مدعی نیست که تمامی ویژگی‌های سطح بالاتر غیرقابل تقلیل هستند؛ برخی از آن‌ها از سیستم اجزای سطح پایین‌تر، قابل پیش‌بینی و استنتاج هستند. تنها در مواردی که روابط میان ویژگی‌های سطح بالاتر و سطح پایین‌تر به صورت انفصالی فاحش هستند، ویژگی‌های سطح

بالاتر بطور قانونمند قابل تقلیل نخواهد بود. این مسئله که آیا در عمل این نوع از روابط میان مجموعهٔ مشخصی از ویژگی‌های سطح بالاتر و سطح پایین‌تر برقرار است یا نه، یک پرسش تجربی است که باید با مطالعه تجربی تعیین شود (Sawyer, 2005,68-69).

بنا بر آن چه یاد شد، ابتنا به کمک تحقق چندگانه و انفصال فاحش می‌تواند شرط تقلیل‌ناپذیری را که از شرایط ضروری نوظهوری قوی است، تأمین کند. حال سخن دربارهٔ شرط دیگر نوظهوری یعنی علیت روبه‌پایین است. آیا مجموعهٔ اصول ابتنا، تحقق چندگانه و انفصال فاحش با شرط علیت روبه‌پایین سازگار است و می‌تواند شرط علیت روبه‌پایین را نیز تأمین می‌کند؟

۵. علیت روبه‌پایین

در علوم اجتماعی، مناقشه دربارهٔ نوظهوری غیرقابل تقلیل همواره با مباحث علیت اجتماعی گره خورده است. تلقی نوظهوری‌گرایانهٔ دورکیم از استقلال جامعه‌شناسی، بطور اساسی بر ویژگی‌های اجتماعی ظهوریابنده‌ای مبتنی است که از نیرو و تأثیر علی بر افراد برخوردار باشند. معیار تعریف او از واقعیت اجتماعی این است که بر افراد، محدودیت خارجی اعمال کند. تئوری علیت دورکیم از آن جهت مورد نقد قرارگرفته است که به نظر می‌رسد به شیئ‌انگاری جامعه می‌انجامد. به دلایل مشابهی، علیت سطح بالاتر در نوع تلقی یاد شده از نوظهوری، مسئله انگیز است. تعدادی از فیلسوفان ذهن بحث کرده‌اند که این تلقی از نوظهوری، استدلالی به نفع علیت ذهنی بشمار نمی‌رود؛ آنان استدلال می‌کنند که در مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا، ذهن پی-پدیدار (epiphenomenal) به شمار می‌رود. پی-پدیداری دیدگاهی است که اعتقاد دارد رویدادهای فیزیکی، رویدادهای ذهنی را موجب می‌شوند، اما رویدادهای ذهنی هرگز هیچ چیزی را موجب نمی‌شوند حتی رویدادهای ذهنی دیگر را. برخی دیگر از فیلسوفان ذهن تلاش می‌کنند که با توسعهٔ مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا روا دارند که ذهن چیزی بیش از یک پی-پدیدار باشد.گرچه مادی‌گرایان ناتقلیل‌گرا ابتنا را می‌پذیرند، اما بسیاری از آنان همچنین اعتقاد دارند که ویژگی‌های سطح بالاتر می‌توانند نیرو و تأثیر علی بر ویژگی‌های سطح پایین‌تر داشته باشند. فیلسوفان متعددی استدلال کرده‌اند که برخی سیستم‌های پیچیده از خود علیت روبه‌پایین نشان می‌دهند که در آن‌ها یک ویژگی یا الگوی سطح بالاتر اثراتی را در سطح پایین‌تر خواه در اجزای موجود یا در الگوهای کنش متقابل آنها موجب می‌شود. برخی دیگر این علیت روبه‌پایین را رد می‌کنند (Sawyer, 2005,69).

کیم دو نکته را یادآورمی‌شود؛ نخست این که نوظهوری‌گرایی و مادی‌گرایی ناتقلیل‌گرا، تعهد به علیت روبه پایین را موجب می‌شود، و دوم این که توضیح علیت روبه‌پایین از نخستین انگیزه‌های نوظهوری‌گرایان بوده است. به نظر منتقدین کیم چنین علیت نوظهوری تنها می‌تواند از نیروهای علی مربوط به شالوده و اساس ابتنا ناشی شود، و یک ویژگی سطح بالاتر تنها می‌تواند یک ویژگی سطح بالاتر دیگر را توسط ایجاد شالوده و اساس ابتنای آن، موجب شود. به این نکته معمولا با عنوان بنیادگرایی علی یا «طرد علی» (causal exclusion) اشاره می‌شود؛ یعنی این مدعا که ویژگی‌های سطح پایین‌تر از نظر علی کامل هستند. اصل طرد علی بیان می‌کند اگر رویداد الف دارای علت کافی ب در زمان ج باشد، هیچ رویدادی در زمان ج متمایز از ب نمی‌تواند علت الف باشد فیزیک نسبت به ذهن از نظر علیت کامل است؛ و فرد نیز نسبت به جامعه از نظر علیت کامل است. در زمان t احتمال این که واقعه‌ای در زمان t+dt روی دهد، توسط ویژگی‌های سطح پایین‌تر سیستم در زمان t تعیین می‌شود؛ و این احتمال از ویژگی‌های سطح بالاتر سیستم در زمان t به هیچ وجه متأثر نمی‌شود. به دلیل اعتقاد کیم به چنین استدلالی، او به علیت روبه‌پایین به منزلهٔ علیت پی-پدیداری یا علیت ابتنایی اشاره می‌کند (Kim, 1999).

بدین ترتیب، استدلال برای «علیت اجتماعی» مستلزم ردکردن اصل «طرد علی» سطح پایین‌تر است. هورگان استدلال می‌کند که ویژگی‌های علی سطح بالاتر ضرورتا به طور قانونمند با ویژگی‌های علی سطح پایین‌تر هم مصداق (coextensive) نیستند. از دیدگاه هورگان، یک رویداد منفرد سطح بالاتر می‌تواند موضوع توضیح‌های متنوع و متفاوتی قرار گیرد که با ویژگی‌هایی از الگوهای متنوع و متفاوت سطح پایین‌تر سروکار داشته باشند. هورگان این وضعیت را سازش‌پذیری علی قوی (robust causal compatibilism) می‌نامد، حاکی از این که هر یک از ویژگی‌های چندگانه سطوح پایین‌تر می‌تواند علت باشد.

فردگرایی ناتقلیل‌گرا استدلالی مشابه برای علیت اجتماعی مستقل می‌آورد. فردگرایی ناتقلیل‌گرا می‌پذیرد که نتایج علی ویژگی‌های اجتماعی به دلیل تحقق شالوده و اساس ابتنای فردی آنها محقق می‌شود. اما با در نظر داشتن تحقق‌پذیری چندگانه، یک ویژگی اجتماعی S با اساس ابتنایی I در زمان t_1 می‌تواند بطور قانونمند به منزلهٔ علت ویژگی اجتماعی S^* و ویژگی فردی I^* در زمان t_2 شناخته شود، حتی اگر I به دلیل انفصال فاحش نتواند بطور قانونمند به مثابه علت I^* شناخته شود (نمودار ۳-۲).

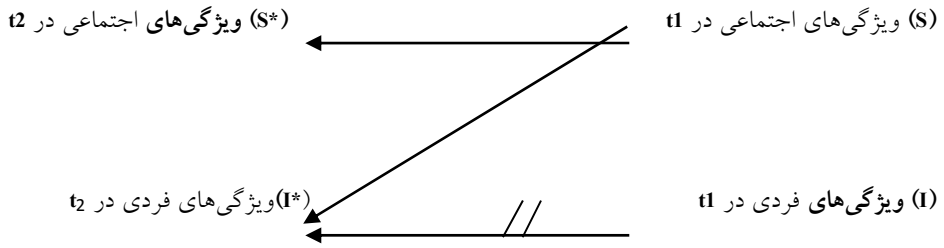

نمودار ۳-۲ سازش‌پذیری علیِ قوی

اگر سطح فردی معادل یک ویژگی اجتماعی از نوع انفصال فاحش باشد، آنگاه توضیح‌ها به زبان I و I^* ضرورتا قانونمند نیستند، حتی هنگامی که رابطه میان S و S^* قانونمند باشد. ابتنا این نتیجه را درپی دارد که علت‌های اجتماعی اثرات خود را با میانجی‌گری سازوکارهایی در سطح فردی اعمال می‌کنند. علی رغم وجود ضروری چنین سازوکارهایی، اصول تحقق‌پذیری چندگانه و انفصال فاحش قائل‌اند که توصیف آن رابطهٔ علی اساسی هرگز به نحوی قانونمند امکان پذیر نیست. در سیستم‌های پیچیده که در آنها انفصال فاحش بروز می‌کند، توضیح فردگرایانهٔ روش‌شناختی می‌تواند اصولا ناممکن باشد (Sawyer, 2005, 70-71).

یک توصیف تمام و کمال از قاعده‌مندی‌های مشاهده شدهٔ جامعه‌شناختی ممکن است مستلزم قوانین اجتماعی علی‌ای باشد که به قوانین فردیِ علی قابل تقلیل نباشند. فردگرایی روش‌شناختی با این نظر در تقابل است و مناقشه می‌کند که چرا قانون علی $S \rightarrow S^*$ بسادگی توسط جایگزین کردن اساس ابتنای فردی معادل آن نمی‌تواند به یک قانون فردی علی کاهش یابد و از آن $I \rightarrow I^*$ نتیجه گردد. حجم زیادی از استدلال‌های فلسفه ذهن دقیقا این پرسش را نشانه رفته‌اند. پیروان نظریهٔ پی-پدیداری مانند کیم استدلال می‌کنند که اگر $S \rightarrow S^*$ یک رابطه قانونمند است، آنگاه $I \rightarrow I^*$ نیز باید یک رابطه قانونمند باشد. دفاع کیث سایر از واقع‌گرایی اجتماعی مشابه دفاع از واقع‌گرایی ذهنی است؛ یعنی این که اگر $S \rightarrow S^*$ قانونمند است، ضرورتا نتیجه نمی‌دهد که $I \rightarrow I^*$ یک رابطهٔ قانونمند باشد. ویژگی‌های علی، کلیت ویژگی‌های سطح پایین‌تر انفصالی نیستند؛ در هر بزنگاه هرگاه یک ویژگی علی سطح پایین‌تر مصداق می‌یابد، تأثیر علی نه توسط کل ویژگی‌های انفصالی بلکه بواسطه ویژگی انفصالی خاصی که در آن بزنگاهِ معین مصداق پیداکرده است، عمل می‌کند.

کیث سایر در بحث دربارهٔ این که ویژگی‌های اجتماعی ظهوریابنده از قدرت علی مستقل برخوردارند، با استفاده از آرای فیلسوفان ذهن همچون دیویدسون، فودور، هورگان، کیم، و مک لافلین، استدلال می‌کند که فردگرایی ناتقلیل‌گرا به دو صورت با وجود قانون علیِ غیرقابل‌تقلیل سازگار است:

۱. محدویت اجتماعی (Social constraint) ؛ ویژگی اجتماعی S در زمان t_1 بطور قانونمندی علت ویژگی فردی I^* در زمان t_2 است، حتی اگر اساس ابتناییِ I در زمان t_1 به طور قانونمندی علت I^* نباشد.

۲. قوانین اجتماعی کلان (Macrosocial laws)؛ ویژگی اجتماعی S در زمان t_1 بطور قانونمندی علت ویژگی اجتماعی S^* در زمان t_2 است، حتی اگر اساس ابتنایی I در زمان t_1 بطور قانونمندی نه علت اساس ابتنایی I^* در زمان t_2 و نه علت ویژگی اجتماعی S^* در زمان t_2 باشد.

یک واقع‌گرای اجتماعی معتقد است این پرسش که آیا ویژگی اجتماعی S علت تلقی می‌شود یا نه، معادل این پرسش است که آیا قوانینی علی دربارهٔ S وجود دارد که تقلیل‌پذیر نباشند. اگر چنین قوانینی وجود داشته باشد، حتی اگر ویژگی‌های علم سطح بالاتر بر ویژگی‌هایی مبتنی باشد که علم سطح پایین‌تر درباره آن سخن می‌گوید، ویژگی‌هایی که علم سطح بالاتر به آن می‌پردازد، پی‌-پدیدار نیستند. چنان چه قوانین اجتماعی علی تقلیل‌ناپذیر وجود داشته باشند، ویژگی‌های اجتماعی می‌توانند علت تلقی شوند. اما این که آیا قوانین اجتماعی وجود دارند یا نه، موضوع دیرپایی در فلسفه علوم اجتماعی است (Sawyer, 2005, 71-72).

تا این جا دیدیم که مجموعهٔ اصول ابتنا، تحقق چندگانه و انفصال فاحش می‌توانند «شرایط ضروری نوظهوری قوی» را که شامل تقلیل‌ناپذیری و علیت روبه‌پایین است، تعریف کنند. رویکردهای روش‌شناختی متفاوت هر یک تلاش کرده‌اند به نحوی شرایط نوظهوری قوی را برآورده سازند. در بررسی رویکردهای روش‌شناختی فردگرا و جمع‌گرا به «مسئلهٔ نوظهوری» می‌توان دریافت که فردگرایی روش‌شناختی با چالش‌های چگونگی تبیین «علیت روبه‌پایین» و «تقلیل‌ناپذیری» رنج می‌برد و جمع‌گرایی روش‌شناختی با چالش «شیئ‌انگاری» روبرو است. این چالش‌ها را می‌توان زیر عنوان‌های کلی‌تر واقع‌گرایی، علیت اجتماعی و سازوکار صورت‌بندی کرد.[1] حال نحوه پاسخ‌گویی رهیافت روش‌شناختی واقع‌گرایی انتقادی به آن‌ها بررسی و تحلیل می‌شود.

۶. رئالیسم انتقادی

کتاب *امکان طبیعت‌گرایی (The Possibility of Naturalism)* (۱۹۷۹)، بیانیه کلاسیک روی بسکار در علوم اجتماعی است که در آن، فلسفه رئالیستی علوم اجتماعی با عنوان طبیعت‌گرایی انتقادی ارائه شده است. نوآوری عمدهٔ بسکار، استوار ساختن فلسفهٔ علم خود شامل مباحث معرفت‌شناسی و روش‌شناسی بر ایستارهای روشن و محکم هستی‌شناختی است (توحیدی نسب و فروزنده ۱۳۹۲، ۹-۱۰). او معتقد است که فلسفهٔ علم معاصر، هستی‌شناسی را از وظایف خود حذف کرده و تنها به معرفت‌شناسی پرداخته و عمدهٔ مشکلاتش از این خطای تاریخی ناشی شده است (Bhaskar,1975,30-31).

نکته‌ای مهم که بسکار بر آن پافشاری می‌کند ضرورت یک هستی‌شناسی، حتی به صورت تلویحی، برای هر نظریه علمی است. به نظر او، هر تعبیری از علم یک هستی‌شناسی را پیش-فرض می‌گیرد. به عبارت دیگر، طرح پرسش‌های هستی‌شناختی در فلسفه علم امکان پذیر است (Bhaskar,1975, 18). در رئالیسم انتقادی، این ایده که متعلَّق دانش، هویاتی واقعی‌اند که مستقل از افراد وجود دارند و کار می‌کنند، به عنوان بعد ناگذرای (intransitive) علم معرفی می‌شود. یعنی دانش به چیزهایی تعلّق می‌گیرد که به هیچ وجه ساختهٔ انسان، وابسته به انسان و ادراک انسان و فعالیت انسان نیستند. به زعم بسکار نه تجربه‌گرایان کلاسیک و نه ایدئالیست‌های استعلایی قادر به فهم بعد ناگذرا در علم نیستند.

در تحلیل رئالیست‌های انتقادی از نیروهای اشیا در جهان ناگذرا، واقعیت از سه لایه تجربی، بالفعل (actual) و واقعی (real) برخوردار است. واقعیت تجربی، روابطی است که در آزمایشگاه تجربه می‌شود که به وقوع پیوسته و مشاهده شده یا می‌تواند مشاهده شود، و واقعیت بالفعل، روابطی است که می‌تواند به وقوع بپیوندد حتی اگر به وقوع نپیوسته باشد، و این دولایه از واقعیت ناشی از سطحی از واقعیت است که سطح زیرین واقعیت محسوب می‌گردد که از «سازوکار علّی» برخوردار بوده و به هیچ وجه قابل مشاهده نیست. به عبارت دیگر تمام آزمایش‌های «تجربی» و روابطی که در محیط‌های بستهٔ آزمایشگاهی و به اصطلاح « نظام بسته» و با به کارگیری مفاهیم و تکنیک‌ها، روش‌ها، نظریه‌ها و الگوهای مختلف، ایجاد و مشاهده می‌شود، در واقع مبتنی بر مفروض گرفتن همان سطح از واقعیت است که در «نظام باز عالم»، وجود و توان ایجاد حوادث «بالفعل» را دارد؛ توانی که تحت شرایط عوامل انضمامی ناشی از سازوکارها، توان سایر اشیا و موضوعات، و عدم مانع، می‌تواند «فعلیت» یابد و یا به سطح قابل مشاهده برسد. مشاهده نشدن این سطح از «واقعیت» و یا عدم فعلیت یافتگی آن، دلیلی بر عدم

آن نیست. بدین ترتیب بر پایهٔ این دیدگاه با دو تقلیل‌گرایی مقابله می‌شود، یکی تقلیل «واقعیت» به سطح «تجربی» و قابل مشاهده و دیگری تقلیل «علّیت» به روابط بیرونی، «منتظم» و متعاقبِ فعلیت یافته و قابل مشاهده.

حال با این معرفی اجمالی از رئالیسم انتقادی به موضوع «نوظهوری» از این دیدگاه و تحلیل اندیشه‌های بسکار و آرچر در رویارویی با سه مسئلهٔ مهم واقع‌گرایی، علیت روبه‌پایین و سازوکار می‌پردازیم.

بسکار درباره جایگاه مقوله نوظهوری در واقع‌گرایی استعلایی بر این باور است که تنها اگر پدیده‌های اجتماعی به نحو اصیلی ظهوریابنده باشند، توضیح واقع‌گرا در علوم اجتماعی توجیه‌پذیر است و بالعکس، پدیده‌های ظهوریابنده مستلزم توضیح‌های واقع‌گراست (Bhaskar,1982,276). لوپز و اسکات از واقع‌گرایان انتقادی معتقدند گرچه درخصوص مفهوم مشخص نوظهوری تردیدهایی وجود دارد، اما این پندار که شکل‌بندی‌های خاصی، پدیده‌هایی ایجاد می‌کنند که به اجزای تشکیل دهنده آنها قابل تقلیل نیستند، موضوعی مهم است (López, & Scott, 2000, 82-88). ایدهٔ نوظهوری اصولا با تقلیل‌گرایی رادیکال و تفکر مکانیکی تعارض دارد. یوهانسن اعتقاد دارد با وجود این که مقولهٔ نوظهوری اغلب با یک تعریف مفهومیِ مبهم، مرتبط است اما همچنان در مرکز موضوع رابطهٔ میان روندهای خرد و کلان در توسعهٔ نظریه جامعه‌شناسی قرار دارد (Johannessen, 2005,1574). روی هم رفته این موضوع، محور استدلال هستی‌شناختی رئالیسم انتقادی را تشکیل می‌دهد که ناظر بر واقع‌گرایی و وجود ساختارهای اجتماعی اقامه می‌گردد (Lopez,2003,79).

از منظر واقع‌گرایی استعلایی در صورتی موضوعات دارای «نیروهای ظهوریابنده» هستند که نیروها یا قابلیت‌ها، قابل تقلیل به عناصر متشکلهٔ موضوعات نباشند. این پدیده نمایانگر آن است که جهان نه تنها تمایزیافته، بلکه لایه‌بندی شده نیز هست؛ نیروهای آب در لایه‌ای متفاوت از هیدروژن یا اکسیژن وجود دارند. از نظر اندرو سایر نوظهوری را می‌توان براساس تفاوت بین روابط درونی و بیرونی تبیین کرد. در مواردی که موضوعات به صورتی بیرونی یا مشروط به یکدیگر مرتبط باشند، بر ذات یکدیگر اثر نمی‌گذارند، از این رو نیروهای علی آنها را تغییر نمی‌دهند، اگرچه ممکن است در چگونگی عمکرد این نیروها مداخله کنند. حاصل جمع‌های صرف، شامل گروه‌های طبقه‌ای متشکل از افرادی هستند که به لحاظ بیرونی با هم در ارتباط‌اند و طبعا فاقد نیروهای ظهوریابنده‌اند. بنابر این جزء جزء کردن، به مثابهٔ گامی در جهت تبیین کل، هیچ مسئله‌ای را روشن نمی‌کند.

در مورد موضوعات مرتبط درونی، یا ساختارهایی مثل آن چه در رابطهٔ موجر–مستأجر وجود دارد، نیروهای ظهوریابنده ایجاد می‌شوند، چون این نوع از ترکیب افراد، به شیوه‌هایی اساسی نیروهای آنها را تغییر می‌دهد. گرچه ساختارهای اجتماعی فقط زمانی که افراد آنها را بازتولید می‌کنند، وجود دارند، اما دارای نیروهایی هستند که قابل تقلیل به آن افراد نیستند. بنابراین، تبیین اعمال افراد در اغلب موارد مستلزم بازگشتی خرد (تقلیل‌گرایانه) به سرشت درونی آنها نیست، بلکه متضمن بازگشتی کلان به ساختارهای اجتماعی‌ای است که در آن قرار گرفته‌اند. برعکس، رفتار فردیِ متفاوت را باید در پیوند با ساختار اجتماعی مربوط به پایگاه اجتماعی جست. برای نمونه عمل خرید، ورود خریدار را در ساختار مبادله، و عمل نخست وزیر، سلسله مراتب سیاسی را مفروض می‌گیرد (سایر ۱۳۸۵، ۱۳۹–۱۳۸).

بنابر آن چه یاد شد، بسکار در پیشبرد برهان خود برای واقع‌گرایی استعلایی به نوظهوری متوسل می‌شود و استدلال می‌کند که واقعیت اجتماعی از جهت هستی‌شناختی طبقه‌بندی شده (stratified) است. بسکار به آموزهٔ خود با عنوان «مادی‌گرایی نیروهای ظهوریابندهٔ همزمان» (synchronic emergent powers materialism) اشاره می‌کند، و استدلال می‌نماید که گرچه ساختار اجتماعی به کنش‌های افراد وابسته است، اما غیرقابل تقلیل و مستقل از آنها می‌باشد (Bhaskar,1982, 37-44; 97-107). این درحالی است که به نظر بسکار با تحلیل آثار اغلب فردگرایان روشن می‌شود که آنان اجتماع را به مثابهٔ مترادفی برای گروه می‌بینند. بنابراین، مسئله برای آنان به این پرسش تبدیل می‌شود که آیا جامعه، یعنی کل، بزرگتر از مجموع اجزای تشکیل دهندهٔ آن، یعنی افراد مردم است. و از این رو رفتار اجتماعی به مثابه رفتار گروه‌هایی از افراد (خرگوش‌ها) یا افراد گروه‌ها (مستان) قابل تعریف می‌شود (Bhaskar,1982, 31). ازنظر او کاملا آشکار است که در فردگرایی روش‌شناختی یک تقلیل‌گرایی جامعه‌شناختی و یک اتمیسم روان‌شناختی در کار است که محتوای توضیح‌های ایده‌آل را تعیین می‌کنند (Bhaskar,1982, 32).

بسکار اصولا تقلیل‌گرایی نهفته در فردگرایی روش‌شناختی را ابهام‌آمیز می‌داند. از نظر او اگر اظهار شود که B به A قابل تقلیل می‌باشد، سه حکم ممکن است ادعا شده باشد (۱) که A اساسی برای B فراهم می‌کند؛ (۲) که A، B را توضیح می‌دهد؛ یا (۳) که معرفت A ما را بر پیش‌بینی رفتار B قادر می‌سازد. در توضیح گزاره (۱) جای هیچ مناقشه نیست که مغز، یک اساس، واسطه یا وسیله برای تحقق نیروهای ذهنی فراهم می‌کند، و این که مغز شرط امکان‌پذیری وجود، ممارست و بازشناسی نیروهای ذهنی می‌باشد. یعنی تقلیل مورد ادعای گزاره (۱) به مفهوم اعتقاد به اساس زیست‌شناختی برای پیدایش نیروهای روان‌شناختی، از نظر

رئالیسم انتقادی پذیرفته است. اما باید تمایزی نسبت به نوع تقلیل توضیحی بیان شده در (۲) قائل شد. چرا که تقلیل توضیحی زمان‌مند (diachronic) که در آن روندهای شکل‌گیری هستنده‌های مرتبهٔ بالاتر بر اساس اصولی بازسازی و توضیح داده می‌شوندکه بر عناصر تشکیل دهندهٔ آنها فرمان می‌رانند، با ظهور همزمان سازگار است که در آن اصول مرتبهٔ بالاتر نمی‌توانند بطور کامل براساس اصول مرتبهٔ پایین‌تر توضیح داده شوند. استدلال بسکار به نفع ظهور همزمان است، که با امکان‌پذیریِ توضیح زیست‌شناختی دربارهٔ ایجاد روندهای ذهنی- مفاد گزاره(۱)- سازگار است. اما ادعای گزاره (۳) البته یک انسداد (closure) را پیش‌فرض دارد (Bhaskar,1979, 108).) که با اعتقاد بسکار به لایه‌بندی و سازوکار نیروهای علی جهان تعارض دارد.

در تحلیل تقلیل‌گرایی از دیدگاه واقع‌گرایی استعلایی، مفهوم «رابطه» نقش بسزایی ایفا می‌کند. از نظر بسکار، جامعه‌شناسی با رفتار توده‌وار یا گروهی در مقیاس بزرگ سروکار ندارد. بلکه دست کم بطور پارادایمی با روابط پایدار میان افراد (و گروه‌ها)، و با روابط میان این روابط (و میان چنین روابطی و طبیعت و نتایج چنین روابطی) سروکار دارد. ماهیت موضوع آن را در ساده‌ترین حالت می‌توان با روابط میان سرمایه‌دار و کارگر، شاگرد و آموزگار، زن و شوهر مثال زد. مفهوم رابطه‌ایِ ماهیتِ موضوع جامعه‌شناسی ممکن است نه تنها با مفهوم فردگرایانه که توسط نظریهٔ مطلوبیت‌گرا تصویر شده است، بلکه با آن چه که آن را مفهوم جمع‌گرا می‌نامیم، مخالفت داشته باشد (Bhaskar,1979, 32-33).

پیکره‌های زبانی دورکیم، بطور مثال شعور جمعی، ناهنجاری و غیره، همگی معانی خود را از رابطهٔ خود با مفهوم طبیعتِ جمعی پدیده‌های اجتماعی کسب می‌کنند. بنابراین، از نظر دورکیم مادامی که دست کم به اثبات‌گرایی متعهد می‌ماند، روابط پایا باید از پدیده‌های جمعی بازسازی شوند؛ در حالی که از دیدگاه واقع‌گرایی و رابطه‌ای، پدیده‌های جمعی بدوا به منزله تأثیرات روابط پایا نگریسته می‌شوند. توجه شود که بنابراین مفهوم، جامعه‌شناسی نه تنها ضرورتا به گروه نمی‌پردازد، حتی ضرورتا با رفتار هم سروکار ندارد (Bhaskar,1979,33). گرچه دورکیم از یک معیار علی بر اساس مفهوم جمع‌گرایانه از جامعه‌شناسی، برای تصدیق واقعی بودن فکتهای اجتماعی استفاده کرد، از نگاه واقع‌گرایی استعلایی می‌توان از همان معیار اما بر اساس مفهوم رابطه برای تصدیق واقعیت آنها بهره برد (Bhaskar,1979, 43).

بسکار، در تقابل حادی با نوظهوری‌گرایی فردگرا، معتقد است که رابطهٔ نوظهوری‌گرایی با واقع‌گرایی این همانی است.گرچه جامعه از افراد ظهور پیدا می‌کند اما از نظر هستی‌شناختی از

افـراد مسـتقل اسـت؛ «یـک گسسـت هسـتی‌شـناختی میـان جامعـه و مـردم وجـود دارد» (Bhaskar,1979,37). بسکار در استدلال برای این ادعا می‌نویسد«مردم جامعه را خلق نمی‌کنند... بلکه، جامعه باید به منزله گردهم‌آمدن ساختارها، ممارست‌ها و قراردادهایی ملاحظه شـود کـه افراد بازتولید یا تبدیل و تحویل می‌کنند، اما جامعه وجود نخواهد داشت مگـر ایـن کـه مـردم چنین کنند. جامعه مستقل از فعالیت انسانی وجود ندارد (خطای شیئ انگاری)، اما محصول آن نیست (خطای اراده‌گرایی voluntarism)» (Bhaskar,1979,36).

بسکار در نقد فردگرایی روش‌شناختی معتقد است حتـی محمـول‌هـایی کـه ویژگـی‌هـای مشخصی را به افراد نسبت می‌دهند، یک بافت اجتماعی را در کاربرد خود پیش‌فرض می‌گیرند. یک عضو قبیله حاکی از وجود یک قبیله، و صدور یک چک دال بر یک سیستم بـانکی اسـت. توضیح، چه با اندراج تحت قوانین کلی، یا عطف شدن به انگیزه‌هـا و قواعـد، یـا بازتوصـیف (تعریف)، همیشه با محمول‌های اجتماعی غیرقابل تقلیل سـروکار دارد (Bhaskar,1979,30). از این رو بسکار بطور ضمنی ابتنا را به منزله تبیین رابطهٔ میان ویژگی‌های سطح بالاتر و پـایین‌تـر می‌پذیرد. او معتقد است که در عالم تنها یک جوهر (substance) وجود دارد؛ یعنی مادی‌گرایی نیروهای ظهوریابندهٔ همزمان «نیازی به فرض هیچ جوهر دیگری غیر از ماده به مثابه تولیدکنندهٔ نیروهای ظهوریابنده ندارد» (Bhaskar,1982, 282). او این مدعای ابتنا را می‌پذیردکه جامعـه‌هـا بطور یک جانبه و وجودی به جهان مادی وابسته هستند آن چنان که هر تغییـر اجتمـاعی یـک تغییر طبیعی را نتیجه می‌دهد (Bhaskar,1982, 281).

اما تحلیل فلسفی نوظهوری با شماری از عناصر برداشت بسکار ناسازگار است. برای مثال، بسکار مدعی است که نوظهوری نه برای ویژگی رویدادها بلکه برای هستنده‌ها (entities) بکـار می‌رود (Bhaskar,1982, 277).و به مناسبت دیگری بـه ایـن هسـتنده‌هـا بـه منزلـهٔ سـازوکارها (Bhaskar,1975, 47). یا چیزها (Bhaskar,1975, 51).اشاره می‌کند. به نظر می‌رسد این امر بـه رد همانندی مصداقی و تمرکز تلقی فلسفی بر ویژگی می‌انجامد؛ و همچنـین بـه رد ابتنـا خواهـد انجامید. آشتی دادن بسیاری از باورها که جامعه را بر افراد ابتنا مـی‌کنـد بـا مواضـع بسـکارکار سختی است.

موضوع مهم دیگر در تحلیل فلسفی نوظهوری، علیت است. از دیدگاه رئالیستی، علیت ناظر به رابطه بین حوادث انضمامی (علت و نتیجه) نیست، بلکه به «نیروهای علی» یا «قابلیت های» موضوعات یا روابط، یا به شکلی کلی‌تر به شـیوه‌هـای عمـل یـا «سـازوکارهای» آنهـا مربـوط می‌شود. افراد برخوردار از نیروهای علی می‌توانند کار کنند (نیروی کار)، سخن بگوینـد، دلیـل

بیاورند، بازتولید کنند، و قابلیت‌های علی دیگری مثل حساسیت در برابر فشارهای گروهی، و افزایش دما داشته باشند. در اغلب موارد، نیروهای علی صرفا امور ذاتی، موضوعات منفرد یا افراد نیستند؛ بلکه در روابط اجتماعی و ساختارهایی که شکل می‌دهند، مستتر هستند. بر این اساس، قدرت یک سخنران به ویژگی‌های او به عنوان یک فرد قابل تقلیل نیست؛ بلکه این توانایی از روابط متقابل او با دانشجویان، همکاران، مدیران، کارفرما، و غیره ناشی می‌شود (سایر ۱۳۸۵، ۱۲۰).

به هر حال، نیروها و قابلیت‌ها می‌توانند وجود داشته باشند؛ اعمال بشوند یا نشوند، مبتلابه باشند یا نباشند. برای مثال کارگران بیکار، نیروی کار دارند، ولو این که اکنون به انجام کاری مشغول نباشند و آهن مستعد زنگ زدن است، هرچند که در برخی قطعات ممکن است هیچ گاه چنین اتفاقی نیفتد. از این دیدگاه، ادعای علی در مورد نظم بین اشیا یا حوادث مجزا نیست، بلکه در این مورد است که یک شیء شبیه چیست و چه کاری می‌تواند انجام دهد و تنها به صورتی اقتباسی در این باره است که در موقعیت خاص چه کاری خواهد کرد. بدین ترتیب، نیروهای علی و قابلیت‌ها را می‌توان به موضوعاتی مستقل از الگوی خاصی از حوادث منتسب کرد؛ به عبارت دیگر، نه تنها به زمانی که C به E منجر می‌شود، بلکه همچنین به مواقعی که C به E نمی‌انجامد (سایر ۱۳۸۵، ۱۲۱).

صرف آگاهی از این مطلب که E در کل بعد از C می‌آید، کافی نیست. ما می‌خواهیم فرایند مستمری را درک کنیم که طی آن C به E تبدیل می‌شود. این شیوهٔ استنباط، «قیاس محتمل» (retroduction) نامیده می‌شود؛ که به موجب آن حوادث به واسطه مفروض پنداشتن و شناسایی سازوکارهایی که قادر به ایجاد آنها هستند، تبیین می‌شوند. در بسیاری موارد، سازوکاری که از این طریق استنباط می‌گردد، در موقعیت‌های دیگر شناخته می‌شود و برخی از آنها حقیقتا قابل مشاهده هستند. در دیگر موارد، سازوکارهایی را که هم اکنون ناشناخته‌اند، می‌توان در قالب فرضیه بیان کرد (سایر ۱۳۸۵، ۱۳۹-۱۲۳).

تأثیرات واقعی سازوکارهای علی، زمانی هم که اعمال می‌شوند، باز به شرایطی بستگی دارند که در آن عمل می‌کنند. بنابراین، رابطهٔ بین نیروهای علی یا سازوکارها و تأثیرات آنها ثابت نیست، بلکه مشروط است؛ مستقل از تأثیراتشان در نیروهای علی وجود دارند. این نکته که رابطهٔ یک نیرو با شرایطاش، مشروط است، به این معنا نیست که شرایط معلول نیستند؛ بلکه فقط به این معنا است که معلول سازوکارهای متفاوتی‌اند. از این رو است که وقتی سازوکاری را برای هدف خود فعال می‌کنیم، مراقبیم تا تحت شرایطی عمل کند که نتیجه دلخواه را درپی

داشته باشد، چرا که نیروهای علی به صورتی مشروط، با شرایط خود مرتبط‌اند (سایر ۱۳۸۵، ۱۲۴).

فرایندهای تغییر معمولا چندین سازوکار علی را شامل می‌شوند که تنها به صورتی محتمل با یکدیگر مرتبط‌اند. تعجب‌آور نیست که با توجه به شرایط، یک سازوکار ممکن است نتایج کاملا متفاوتی دربرداشته باشد و به همین ترتیب، سازوکارهای متفاوت ممکن است به یک نتیجه تجربی بیانجامد. این مطلب از دیدگاه جاافتادهٔ علت و معلولی به معنای پیوندهای منظم و ثابت علل و آثار، پذیرفته نیست. البته این باور واقع‌گرایی استعلایی به کمک موضوعات جدید فلسفهٔ ذهن که پیش از این یاد شد؛ یعنی تحقق چندگانه و انفصال فاحش قابل تبیین است.

اندرو سایر معتقد است شیوه‌های عمل یا سازوکارهای خاص، لزوما عطف به ماهیت موضوعات وجود دارند. ماهیت یا ساخت یک موضوع و نیروهای علی آن به صورتی درونی یا ضروری به یکدیگر مرتبط‌اند؛ شرکت‌های چندملیتی با عمل کردن در چند کشور با سطوح متفاوت توسعه یافتگی است که می‌توانند محصولات خود را به بهای گزاف بفروشند و نیروی کار ارزان قیمت بخرند. اگر ماهیت یک موضوع تغییر کند، نیروهای علی آن نیز طبعا تغییر خواهد کرد؛ از این رو، اندرو سایر در مورد وجود نیروهای علی، به هستی‌های ثابت و ابدی متوسل نمی‌شود (سایر ۱۳۸۵، ۱۲۱).

واقع‌گرایی استعلایی در خصوص علیت اجتماعی، این امکان را برای موضوعات لایهٔ بالاتر مثل انسان‌ها محفوظ می‌دارد که بر فرایندهای لایه‌ی پایین‌تر از طریق دست بردن در قوانین یا شیوه‌های عمل ضروری آنها اثر بگذارند. بطور مثال انسان‌ها می‌توانند از طریق کشاورزی و جلوگیری از بارداری در فرایندهای زیستی، شامل فرایندهای سازنده مداخله کنند. بسیاری از شاخه‌های علوم اجتماعی برای سنتز کل نظام‌های مربوط به اعمال اجتماعی، به لایه‌بندی‌های چندگانه توجه می‌کنند؛ از جمله به فرایندهایی که با آنها لایه‌های بالا بر کل، واکنش نشان می‌دهند. مطالعه تعامل بین «فرد و جامعه» مثال بسیار بارزی در این زمینه است (سایر ۱۳۸۵، ۱۴۰-۱۳۹).

بسکار همانند پیتر بلاو، نوظهوری را به علیت اجتماعی مرتبط می‌کند (Bhaskar,1975, 39). اما هستنده‌های اجتماعی چگونه می‌توانند از استقلال علی نسبت به افراد برخودار باشند در حالی که بر این افراد ابتنا دارند؟ شماری از منتقدان یادآور می‌شوند که بسکار توصیفی از علیت ارائه نمی‌کند که بر مفهوم‌پردازی خود از سازوکارهای مولد (mechanisms generative) مبتنی باشد، و این که مفاهیم ساختار، قدرت علی، و سازوکارِ مولد مبهم باقی می‌مانند. برخی معتقدند

این که استدلال‌های بسکار هدف واقع‌گرایی‌اش را با موفقیت سروسامان نمی‌بخشد، تا حدودی به این علت است که او ماهیت رابطهٔ ابتنایی میان ویژگی‌های سطح پایین‌تر و بالاتر را به تفصیل تشریح نمی‌کند (Sawyer, 2005, 81).

از سال ۱۹۹۶ که بونگ واژهٔ «سازوکار» را در مفهوم جاری آن استفاده کرد و آن را به مثابه شکلی از توضیح، در برابر اثبات‌گرایی قرار داد، بسیاری از فیلسوفان به همین ترتیب از رویکردهای مکانیستی به منزله راهی برای فراتر رفتن از مدل قانون فراگیر استنتاجی-قانونی (deductive-nomological covering law model) که قرین اثبات‌گرایی منطقی است، حمایت کرده‌اند. در واقع، رویکردهای مکانیستی بطور ضمنی یک چشم انداز واقع‌گرا را مفروض می‌گیرند و اثبات‌گرایی را رد می‌کنند (ر.ک Bhaskar,1975).

شاید بر پایهٔ همین سنت باشد که بسکار در استدلال بر این که علم درباره قوانین نیست بلکه درباره سازوکارهای مولد است، الگوی قانون فراگیر (covering law) را رد می‌کند، با وجود این که جایگزینی برای تعریف علیت پیشنهاد نمی‌کند. او توصیفی از علیت و رابطهٔ آن با مفهوم‌پردازی خود از قوانین و قاعده‌مندی‌ها ارائه نمی‌کند. او درباره چیستی نیروها و سائقه‌های علی سخنی نمی‌گوید، و به نظر او آنها ویژگی موجودات هستند و نه ویژگی رویدادها، زیرا بسکار تأکید می‌کند که علم درباره هستنده‌هاست، نه رویدادها (Bhaskar,1982, 277). اما بسکار هرگز رابطه میان ویژگی‌های سطح پایین‌تر و بالاتر را به تفصیل تشریح نمی‌کند، آن چنان که فیلسوفان ذهن در استدلال برای ماتریالیسم ناتقلیل‌گرا عمل می‌کنند.

به نظر برخی محققان علوم اجتماعی، بسکار در پیشبرد مکفی نظریه خود درباره نوظهوری ناکام است. این امر موجب شده است که در تیررس برخی انتقادها قرار گیرد مبنی بر این که نظریه او جامعه را جسم یا شیئ می‌پندارد، علی رغم گزاره‌های بسیار او حاکی از این که جامعه بر افراد ابتنا دارد (Sawyer, 2005, 82).

مارگارت آرچر، یکی دیگر از نظریه‌پردازان رئالیسم انتقادی نظریه خود درباره نوظهوری را در قالب «دوگانگی تحلیلی» به عنوان جایگزینی برای ایده جدایی‌ناپذیری ساختار و کنش گیدنز، تشریح می‌کند. آرچر برای حل مسئله فرد و جامعه به نسخهٔ نوظهوری بلاو متوسل می‌شود که نوظهوری در کنش‌های متقابل نهفته است و ویژگی‌های ظهوریابنده رابطه‌ای هستند. آرچر در دوگانگی تحلیلی خود کنش‌های فردی متقابل را از ساختار اجتماعی بازشناسی می‌کند. تأکید آرچر بر زمان و این مدعا که شرایط ساختاری جاری توسط کنشگران حاضر

خلق نشده‌اند بلکه توسط کنشگرانی در گذشته به وجود آمده‌اند، برای تلقی نوظهوری‌گرایانهٔ او از پدیدار اجتماعی، امری بنیادی است.

آرچر مفهوم جزء–کل ابتنا را می‌پذیرد و ویژگی‌های ظهوریابنده را متغیرهای گروهی غیرقابل تقلیل می‌داند. او ضمن تأکید بر مفهوم‌پردازی واقع‌گرای بسکار از نیروهای علی، معتقد است که نوظهوری به واقع‌گرایی می‌انجامد. ویژگی‌های اجتماعی از ویژگی‌هایی فردی ظهور می‌یابند که از نظر زمانی مقدم بر ویژگی‌های ظهوریابنده هستند؛ اما هرگاه که یک ویژگی ظهور می‌یابد، از ویژگی‌های اساسِ نوظهوری استقلال نسبی دارد، و چنین ویژگی‌های مستقلی استحقاق دارد که به طور مستقل تأثیر علی اعمال نماید. این واقع‌گرایی اجتماعی، «نوظهوری هستی‌شناختی» را می‌پذیرد و ادعا می‌کند که ویژگی‌های اجتماعی ظهوریابنده به اندازهٔ اساسِ ابتنایی سطح پایین‌ترِ خودشان واقعی هستند (Sawyer, 2005, 81-82). واقع‌گرایی آرچر موجب تناقض‌هایی درونی در آرای او گردید. او اذعان می‌دارد که افراد تنها نیروهای علی در حیات اجتماعی هستند، و این امر برای ادعای او که ساختارهای ظهوریابنده هم می‌توانند سبب نیروهای علی شوند، مشکل‌ساز است. او گرچه واقع‌گرا، اما منکر است که موضع‌اش به شیئ‌انگاری ساختار می‌انجامد (Sawyer, 2005, 83). آرچر استدلال می‌کند این نوظهوری است که در طول زمان ویژگی‌های ساختاری ظهوریابنده را واقعی می‌سازد و روا می‌دارد که افراد را محدود کنند. ساختارهای اجتماعی جاری از کنش‌های گذشته افراد ظهور یافته‌اند، چنان که برای توضیح نمی‌توانند به کنش‌های افراد حاضر تقلیل یابند. آرچر معتقد است که ویژگی‌های اجتماعی باید بر حسب «تاریخ تحلیلی ظهور آنها» از شالودهٔ ابتنایی فردی‌شان توضیح داده شوند. همین طور بسکار مدعی است که واقع‌گرایی نوظهوری همزمان، با تقلیل توضیحی ناهمزمان سازگار است، به نحوی که موجودات مرتبه بالاتر بر اساس روندهای شکل گیری از عناصر تشکیل دهندهٔ آنها توضیح داده می‌شوند (Bhaskar,1979, 98).

با وجود این، آن چنان که تلقی فلسفی روشن می‌سازد نوظهوری در طول زمان، استدلالی هستی‌شناختی برای علیت اجتماعی فراهم نمی‌کند. کیم در این زمینه، بر تمایز میان علیت روبه‌پایین انعکاسی و علیت روبه‌پایین ناهمزمان تأکید می‌کند و یادآور می‌شود که مورد علیت ناهمزمان– همانی که با استدلال آرچر تطابق دارد– برای تقلیل‌گرایان مسئله ساز نیست، زیرا با علیت ابتنایی سازگار است که در آن نیروهای علی تماما با تحقق سطح پایین‌تر همزمان هستند. گرچه ویژگی اجتماعی S(t) از روندی ظهور می‌یابد که در t-1 و پیش از آن روی داده است، با وجود این بر اساس همانندی مصداقی، باید بر ویژگی‌های فردی در زمان t ابتنا داشته باشد.

نظریهٔ انتخاب عقلایی نیز مقتضی زمان‌مند بودن است؛ صرف این که ساختار، پیامدهای کنش‌های گذشته را بازنمایی می‌کند، به این معنا نیست که واقعی یا مستقل از کنش‌ها یا عوامل حاضر است. نسخه‌های واقع‌گرای نوظهوری اجتماعی مستلزم یک تلقی همزمانی از علیت روبه‌پایین انعکاسی است.

کنث سایر معتقد است اگر کسی ابتنا را بپذیرد، نیروی علی S(t) باید در ذات شالودهٔ ابتنایی سطح فردی در زمان t باشد؛ کسی نمی‌تواند واقع‌گرایی جامعه‌شناختی را بر مفهومی زمان‌مند از نوظهوری پایه گذاری کند، گرچه توضیح چگونگی تحقق S(t) ممکن است مستلزم بررسی «تاریخ تحلیلی نوظهوری» باشد؛ آن چنان که آرچر آن را نامگذاری کرده است. بنا بر این، استدلال آرچر برای استقلال هستی‌شناختی ویژگی‌های ظهوریابنده و این که چگونه می‌توانند علیت روبه‌پایین اعمال کنند، از نظر مبانی کفایتمند نیست (Sawyer, 2005, 84).

بر رویکرد واقع‌گرایی انتقادی به مسئلهٔ نوظهوری نقدهایی وارد شده است. از دیدگاه منتقدان، سخنان بسکار و آرچر درباره گسست هستی‌شناختی میان ساختار و مردم، استقلال ساختار از کنش‌های عوامل، اصل ابتنا، علیت روبه‌پایین، تلقی افراد به عنوان تنها نیروهای علی حیات اجتماعی، و واقع‌گرایی را لازمه نوظهوری اجتماعی دانستن، ناسازگاری وجود دارد. به نظر می‌رسد که ریشه‌ی تشخیص این ناسازگاری به دو موضوع مربوط می‌شود. نخست این که باور به مستقل بودن ساختار از مردم و کنش‌های عوامل، به شیءانگاری می‌انجامد، و دوم این که نوظهوری هستی‌شناختی و علی با ابتنا تعارض دارد.

به نظر می‌رسد که به کمک مفاهیم فلسفه علم و بویژه فلسفه ذهن، می‌توان برای این ناسازگاری‌ها توجیهی فراهم کرد. در پاسخ به نقد شیءانگاری ساختار جامعه مبنی بر این که ساختار نمی‌تواند از افراد تشکیل دهنده آن مستقل باشد، می‌توان به مفهوم «ترکیب نامحدود اجزا» (mereological composition unrestricted) توسل جست. با تأمل در انتقاد شیءانگاری می‌توان دریافت که شیءانگاری بر این پیش فرض استوار است که تشکیل شدن یک پدیدهٔ نوظهور از اجزای خود با استقلال آن تعارض دارد. به نظر می‌رسد چنان چه به توان سازگاری میان تشکیل شدن یک ساختار از اجزای خود و استقلال آن را توجیه کرد، این نقد پاسخ گفته شود.

در توجیه امکان‌پذیری سازگاری فوق الذکر می‌توان از مفهوم «ترکیب نامحدود اجزا» بهره جست. این مفهوم می‌گوید که یک ترکیب با اجزای آن همانند نیست، اما بر آن‌ها ابتنا دارد و از این رو چیزی فراتر و بالاتر از آن‌ها نیست (Lewis,1991,80). با اجزای مشخص می‌توان

ترکیب‌هایی را به شکل‌های متفاوت به طور نامحدود ایجاد کرد. بنابر این هرچند این ترکیب‌ها از اجزای همسان تشکیل شده‌اند و بر اجزای خود ابتنا دارند، اما با اجزای خود برابر نیستند و از این رو می‌توانند به شکل‌های متفاوت درآیند. در واقع، در تعین یافتن ترکیب‌ها علاوه بر اجزا، نوع روابط میان اجزا نیز دخیل‌اند. با تغییر روابط میان اجزا، ترکیب‌های شکل‌گرفته تفاوت خواهد کرد. بنابر این تحلیل گرچه ساختار جامعه از افراد و کنش‌های آنان تشکیل شده است، اما این امر ضرورتا با استقلال آن ناسازگار نیست، و این استقلال با ابتنا مغایر نمی‌باشد. بنابراین، مستقل بودن ساختار جامعه از مردم به شیءانگاری نمی‌انجامد، و لازمهٔ نوظهوری هستی‌شناختی یعنی واقع‌گرایی حاصل می‌شود.

با تأمل در مورد نقد دیگر که مفهوم علیت اجتماعی را با اصل ابتنا ناسازگار می‌داند، می‌توان دریافت که منشأ این ناسازگاری در تلقی وابستگی «وجودی» از اصل ابتنا نهفته است. چنان چه از ابتنای الف بر ب، این گونه استنباط شود که ویژگی‌های الف از نظر وجودی به ویژگی‌های ب وابسته است، به طور قطع ب نمی‌تواند بر الف تأثیر علی داشته باشد. بنابر این در صورت تلقی وابستگی هستی‌شناختی از ابتنا، پدیدهٔ اجتماعی نوظهور نمی‌تواند بر اساسی که بر آن ابتنا دارد، علیت اجتماعی اعمال نماید. اما نکته درخور توجه این است که مفهوم وابستگی هستی‌شناختی فراتر از ابتنا است. یعنی ابتنا رابطه‌ای از نوع تقدم هستی‌شناختی نیست. ابتنای الف بر ب، تقدم هستی‌شناختی ویژگی‌های ب بر ویژگی‌های الف را تضمین نمی‌کند. یکی از دلایل یا نشانه‌های عدم تلازم میان ابتنا و وابستگی هستی‌شناختی، این است که ابتنا امری انعکاسی است، در حالی که تقدم وجودی نمی‌تواند انعکاسی باشد، یعنی یک چیز نمی‌تواند از نظر وجودی بر خودش مقدم باشد (Van Cleve, 1990).

بنابر این با توجه به این که ابتنا مستلزم وابستگی وجودی و تقدم هستی شناختی پدیده ظهوریابنده اجتماعی بر کنش‌های فردی تشکیل دهندهٔ آن نیست، علیت اجتماعی با ابتنا تعارض ندارد. یعنی یک پدیده ظهوریابنده اجتماعی می‌تواند بر افراد تشکیل دهندهٔ آن علیت اجتماعی اعمال نماید.

۷. نتیجه‌گیری

نوظهوری مسئله‌ای است که در برابر هر مطالعهٔ اجتماعی به معنای عام آن قرار دارد. پرسش این است که نسبت قوانین و ویژگی‌های کل‌های اجتماعی با قوانین و ویژگی‌های اجزا چیست. تعریفی از نوظهوری که با تقلیل‌گرایی سازگار است، نوظهوری ضعیف نامیده می‌شود. اما بنابر

نوظهوری قوی، ویژگی‌های پدیدار اجتماعی دارای قدرت علی روبه‌پایین هستند که به نیروهای علی مربوط به ویژگی‌های موضع ابتنا و مادون آن‌ها قابل تقلیل نمی‌باشند.

نوظهوری، در علوم شناختی نیز همانند علوم اجتماعی مورد توجه است. در این پژوهش به منظور تبیین نوظهوری اجتماعی، علاوه بر مفاهیم ابتنا و علیت روبه پایین از مفاهیم تحقق چندگانه و انفصال فاحش که در تبیین مفهوم نوظهوری در فلسفه ذهن کاربرد دارد، بهره برده‌ایم. اصل ابتنا به کمک تحقق چندگانه و انفصال فاحش می‌توانند شروط تقلیل ناپذیری و علیت رو به پایین را که از شرایط ضروری نوظهوری قوی است، تعریف کنند.

ایستار واقع‌گرایان انتقادی نسبت به شرایط نوظهوری قوی تا حدودی متفاوت است. در پاسخ به سه مسئلهٔ واقع‌گرایی، علیت اجتماعی و سازوکار، روی بسکار اصل ابتنا را می‌پذیرد، تقلیل‌ناپذیری و علیت روبه‌پایین را لازمهٔ نوظهوری می‌داند، و برای پدیدار اجتماعی هستی مستقلی از مردم قائل است. آرچر با تکیه بر دوگانگی تحلیلی ناظر به تمایز ساختار و کنش‌های متقابل از یکدیگر، ضمن این که واقع‌گرایی اجتماعی را می‌پذیرد، افراد را تنها نیروهای علیِ حیات اجتماعی می‌داند.

از دیدگاه منتقدان، سخنان بسکار و آرچر دربارهٔ گسست هستی‌شناختی میان ساختار و مردم، استقلال ساختار از کنش‌های عوامل، اصل ابتنا، علیت روبه‌پایین، تلقی افراد به عنوان تنها نیروهای علی حیات اجتماعی، و واقع‌گرایی را لازمه نوظهوری اجتماعی دانستن، ناسازگاری وجود دارد. به نظر می‌رسد که ریشهٔ تشخیص این ناسازگاری به دو موضوع مربوط می‌شود. نخست این که باور به مستقل بودن ساختار از مردم و کنش‌های عوامل، به شیءانگاری می‌انجامد، و دوم این که نوظهوری هستی‌شناختی و علی با ابتنا تعارض دارد.

به نظر می‌رسد که در توجیه امکان‌پذیری سازگاری میان تشکیل شدن یک ساختار از اجزای خود و استقلال آن، می‌توان از مفهوم «ترکیب نامحدود اجزا» بهره جست. در واقع، در تعین یافتن ترکیب‌ها علاوه بر اجزا، نوع روابط میان اجزا نیز دخیل‌اند. بنابراین تحلیل گرچه ساختار جامعه از افراد و کنش‌های آنان تشکیل شده است، اما این امر ضرورتا با استقلال آن ناسازگار نیست، و این استقلال با ابتنا مغایر نمی‌باشد.

با تأمل در مورد نقد دیگر که مفهوم علیت اجتماعی را با اصل ابتنا ناسازگار می‌داند، می‌توان دریافت که منشأ این ناسازگاری در تلقی وابستگی وجودی از اصل ابتنا نهفته است. بنابراین در صورت تلقی وابستگی هستی‌شناختی از ابتنا، پدیده اجتماعی نوظهور نمی‌تواند بر اساسی که بر آن ابتنا دارد، علیت اجتماعی اعمال نماید. اما نکته درخور توجه این است که مفهوم وابستگی

هستی‌شناختی فراتر از ابتنا است. یعنی ابتنا رابطه‌ای از نوع تقدم هستی‌شناختی نیست. بنابر این با توجه به این که ابتنا مستلزم وابستگی وجودی و تقدم هستی شناختی پدیده ظهوریابنده اجتماعی بر کنش‌های فردی تشکیل دهندهٔ آن نیست، علیت اجتماعی با ابتنا تعارض ندارد. یعنی یک پدیده ظهوریابنده اجتماعی می‌تواند بر افراد تشکیل دهنده‌ی آن علیت اجتماعی اعمال نماید.

پی‌نوشت

۱. برای آگاهی بیشتر رجوع کنید به مقالهٔ دیگر نگارنده با عنوان «نقد رویکردهای روش‌شناختی فردگرا و جمع‌گرا به نوظهوری اجتماعی»

کتاب‌نامه

توحیدی نسب، زینب و فروزنده، مرضیه (۱۳۹۲) *رئالیسم انتقادی؛ هستی‌شناسی اجتماعی و امکان وارسی تجربی در علوم اجتماعی*، زیر نظر عماد افروغ، قم، بوستان کتاب

سایر، اندرو. (۱۳۸۵) *روش در علوم اجتماعی؛ رویکردی رئالیستی*، ترجمه عماد افروغ، تهران، انتشارات پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

Bhaskar, Roy (1975) *A realist theory of science*. New York: Verso Classics.

Bhaskar, Roy (1979) *The possibility of naturalism*. New York: Routledge.

Bhaskar, Roy (1982) "Emergence, explanation, and emancipation." In: *Explaining human behavior: Consciousness, human action and social structure*, edited by Paul F. Secord (pp. 275-310) Beverly Hills, CA: Sage.

Fodor, Jerry A. (1974) "Special sciences (Or: The disunity of science as a working hypothesis)."

Synthese 28:97–115.

https://iep.utm.edu/

Johannessen, Jon-Arild and Johan Olaisen, (2005),"Systemic philosophy and the philosophy of social science: Part II: the systemic position", Kybernetes, Vol. 34 Iss: 9 pp. 1570 - 1586

Kim, Jaegwon (1999) "Making sense of emergence." *Philosophical Studies* 95: 3–36.

Lewis, David K. (1986) *The Plurality of Worlds*. Oxford: Oxford University Press.

Lewis, D.K (1991) *Parts of Classes*, Oxford: Blackwell.

López, J. and Scott, J. (2000) *Social Structure,* Buckingham: Open University Press.

Lopez, Jose. (2003) "Critical realism: the difference it makes, in theory" in: *Critical Realism, The difference it makes*, edited by Justin Cruickshank, (pp.75-89) London and New York, Routledge.

O'Connor, T. (1994) "Emergent Properties". *American Philosophical Quarterly,* 31, 91-104.

Sawyer, R. Keith (2005) *Social Emergence; Societies as Complex Systems*, Cambridge, Cambridge University Press.

Van Cleve, J. (1990) "Supervenience and Closure," *Philosophical Studies*, 58: 225–238.